

در جریان نهضت مشروطه‌ی ایران روشنفکرانی پا به صحنه‌ی آگاهی گذاشتند که کلید رهایی ایرانیان را از گزانبر ستم استبداد دینی و سیاسی، رهایی زن ایرانی از زنجیر این «کفن سیاه» می‌دانستند؛ شاعرانی از طیف ایرج میرزا که در آن سروده‌ی زیبایش با عنوان «عارفنامه» این دمل چرکین را به روشنی باز نموده است.

مرحله‌ی عینی تحقق این خواست روشنفکران و روشنگران 17 دیماه 1314 است و داستانی به نام رفع حجاب؛ که در این دوران نیز روشنفکران و شاعرانی را با خود همراه کرده بود. از جمله‌ی این آزادی خواهان «اختر چرخ ادب» پروین اعتصامی بود که با شوری در خور یک زن ایرانی آگاه از این فراز ویژه‌ی تاریخ معاصر ایران پشتیبانی کرد.

هر چند که واپسگرایان و عقب ماندگان سیاسی و اجتماعی، در همه‌ی این سال‌ها در برابر این تحول واکنشی نامتعادل نشان می‌دادند، اما همچنان با مقاومت ایران دوستان و آزادی خواهان روبرو می‌شدند. یکی از این فرازهای شکوهمند، مقابله‌ی دکتر محمد مصدق با پیشنهادهای دیکته شده‌ی جمعیت تروریستی فدائیان اسلام بود که به عنوان سخنگوی ارتجاع مذهبی جاری در متن جامعه، از دکتر مصدق می‌خواست که حجاب اسلامی را اجباری کند، نماز جماعت را در ادارات برقرار کند و ... عدم موافقت دکتر محمد مصدق با تصدی پست وزارت فرهنگ از سوی مهدی بازرگان را هم می‌باید دقیقاً در همین راستا دید. مصدق با این که خود مسلمانی معتقد بود، اما اسلام را حیطه‌ای فردی و شخصی می‌دانست و در تمام دوران صدارتش حاضر نشد به تهدیدها و خواست‌های ارتجاعیون پاسخ مثبت بدهد.

سال‌ها بعد زمانی که زنان ایرانی فصل به فصل قلعه‌های تازه‌ی را در زندگی اجتماعی و فرهنگی‌شان فتح می‌کردند، جریانی مذهبی که از اساس برای کشاندن دین به دایره‌ی حکومت و تحدید زنان ایرانی و تحدید آزادی‌های اجتماعی پا به میدان گذاشته بود، توانست برای بزرگ کردن چهره‌ی واپسگرا و عقب مانده‌ی یاران ارتجاعی‌اش، مبارزه‌ی بی‌امان را برنامه‌ریزی کند. حتماً متوجه هستید که از نهضت مذهبی آزادی سخن می‌گوییم.

این جریان با کشاندن دین به دایره‌ی حکومت، بانی رشد همان جریان عقب مانده‌ای شد که آزادی زنان را به عنوان «آغازهی نسخ دین و آئین و آزادی و بی بند و باری» اجتماعی، مانع اصلی تداوم مردسالاری جاری در متن مذهبش می‌دید. 17 سال پس از انتشار علنی بیانیه‌ی اعلام موجودیت نهضت مذهبی آزادی، رادیکال‌ترین، خشن‌ترین، ضد زن‌ترین و عقب افتاده‌ترین بخش این اسلامیست‌ها در ایران به قدرت رسیدند و تمام جریان‌های نیم بند و تمام بند دیگر از طیف همین نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق را از صحنه‌ی قدرت در ایران حذف کردند. دکتر رضا ایرملو، استاد دانشگاه گوتنبرگ در کتاب پر محتوایش «زن در گرداب شریعت» همدستی، همراهی و هم‌رایی دو «روشنفکر مذهبی» همین دهه‌ی چهل [علی

شریعتی و مرتضی مطهری] را برای به عقب کشاندن زنان ایران و در نهایت جامعه‌ی ایرانی به روشنی باز نموده است.

خاتم دکتر هایدی مغیثی در سخنرانی‌ای زیر عنوان «مهاجرت و بازبینی نقش‌های جنسی زن و مرد» در کانون کاندایی مهندسين و آرشینکت‌های ایرانی در تورنتو در تاریخ 6 فوریه‌ی 2002 جلال آل احمد را هم در همین طیف معترضین به آزادی‌های اجتماعی و آزادی زنان نام برده است. سوگمندان باید گفت که نقطه حرکت بیشتر آنانی که در دوران پهلوی با این دو پادشاه دشمنی و مخالفت کرده‌اند، نه از موضع آزادی خواهی که دقیقاً برای تحدید آزادی‌های اجتماعی جاری در متن جامعه‌ی آن روز ما بوده است.

کمدی آن که در این روزها هم کسانی به چالش با میثاق شاهزاده نشست‌اند که نقطه‌ی اصلی و گره‌ی کور هیستری مخالفتشان با ایشان از همین زاویه است. این که بیشتر این جماعت با تلاش پیگیری بر علیه «امپریالیسم امریکا» و «غرب زدگی» و «آزادی‌های بی قید و شرط جنسی» داد سخن می‌دهند، و فصل به فصل لیست «جنایات» پهلوی‌ها را به رخ دیگران می‌کشند، اما در برابر جنایات حکومت اسلامی با مسامحه رفتار می‌کنند، نکته‌ی کلیدی همین چیستان است!

جرم بزرگ و بسیار بزرگ این پدر و پسر زخمی کردن پیکر مردسالاری 1400 ساله‌ی حاکم بر روابط اجتماعی و فرهنگی ما ایرانیان بوده است. برخی از این جمهوریخواهان هرگز نتوانستند این جرم مضاعف پادشاهان پهلوی برای کمی دستکاری در دستگاه مردسالاری حاکم بر جامعه‌ی آن روز ما را ببخشند. خیلی از همین جمهوری خواهان خواهان حفظ اسکلت جمهوری اسلامی هستند، اما ناگزیر و برای این که در این برهه‌ی تاریخی نیز همچون دو خرداد 76 به بازی گرفته شوند، جملاتی آزادی نمایانه - همچون سید روح‌الله خمینی در پاریس - را در رابطه با زنان در منشورهایشان کپی می‌کنند.

واقعیت این است که اگر این جماعت به واقع آزادیخواه بودند، هیچگاه در برش سال‌های 57 و 76 چه توده‌ای‌هاشان، چه اکثریتی‌ها، مجاهدین و چه بسیاری از منفردینشان عصای دست این استبداد و قیح دینی نمی‌شدند. اگر این حامیان و پشتیبانان حکومت اسلامی، در این برهه و با این همه نمره‌ی صفر در کارنامه‌هاشان همچنان در میدان هستند، به این دلیل است که می‌خواهند در این فرصت ویژه بار دیگر مسیر مبارزه‌ی آزادی خواهانه‌ی ملت ایران را که به ویژه با آزادی‌های اجتماعی گره خورده است، منحرف کنند یا دست کم در این سر فصل تازه هم به بازی گرفته شوند. دشمنی هیستریک این جریان‌ها را با میثاق شاهزاده تنها از این نقطه می‌توان تحلیل کرد؛ والا که دست کم در مقام مقایسه درک می‌کردند که دیکتاتوری مذهبی بسیار بسیار خطرناک‌تر و وحشیانه‌تر از هر نوع دیکتاتوری کلاسیک است. در کشور شیلی دیدیم که دیکتاتوری نظامی و غیرمذهبی این کشور سرانجام به انتخابات آزادانه تن داد. در افریقای جنوبی دیکتاتوری آپارتاید نژادی در نهایت جای خود را به نظامی دموکراتیک داد. حتا در اسپانیای بعد از دیکتاتوری نظامی فرانکو هم - با این که حکومت دگرباره سلطنتی شد - اما هم حکومت و هم ملت توانستند در نهایت متحول شده، براساس موازین مدرن و متمدن و غربی به زندگی‌شان تداوم ببخشند.

این که چرا در ایران ما چنین امکاتی در ذهن و نظر بسیاری از «جمهوری خواهان» مدعی دستگاه حکومت بعدی ممکن نیست، پاسخی ساده دارد. در حکومت پادشاهی کسی را با زندگی خصوصی مردم کاری نیست. همین محترم شمردن حیطه‌ی زندگی شخصی افراد و پا را بالاتر بگذارم، همین تلاش شاهان پهلوی برای کشاندن ایرانیان به صحنه‌ی اجتماع - چه زنان و چه دگراندیشان - تصویری را در ذهن این جمهوری خواهان زخمی می‌کند که به آن دمل چرکین مردسالاری می‌گویند. به این مهم باز هم خواهم پرداخت.

